

دستبر دبه تاریخ

چرخ عبدین محمد اصالت محمد

حمید پارسانیا

اشاره:

مقاله در نقد کتاب «تاریخ اسلام» - متن آموزشی و کتاب درسی - نگاشته شده و بنحو مستدل، توضیح می‌دهد که چرا کتاب جدید تاریخ، دچار اشکالات اساسی در ساختار و زاویه نگاه و روش تحلیل می‌باشد و صرفاً چند اصلاح موردی، کتاب را نجات نخواهد داد بویژه که مؤیداتی برای عمدی و سیاسی بودن این نحوه تألیف، وجود دارد.

کتاب تاریخ اسلام (۲)، (ایران در دوران معاصر)، آنچنان که در شناسنامه آن آمده است توسط دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتابهای درسی، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، برنامه‌ریزی محتوایی و تحت نظارت همان دفتر نیز تألیف شده است. چاپ اول کتاب به تاریخ ۱۳۷۸ می‌باشد. و در سال تحصیلی ۱۳۷۸-۷۹ به عنوان کتاب درسی برای سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه اعم از نظری، فنی و حرفه‌ای و کار و دانش، جایگزین کتاب درسی شده است. و مزیت کتاب جدید در شیوه تألیف و تنظیم و



صفحه‌آرایی آن است. به گونه‌ای که دبیر بهتر می‌تواند تدریس کند و دانش‌آموز نیز بهتر فرامی‌گیرد، و لکن به لحاظ محتوایی تغییرات فراوانی یافته است.

از جمله مطالب کاسته شده، نام و یا خصوصیات برخی قراردادهای استعماری نظیر قرارداد رویتر و یا حذف نام برخی از عاملین قراردادهای استعماری نظیر نام تقی‌زاده به عنوان عامل قرارداد نفت در دوران رضاخان و هم‌چنین حذف عنوان شهید از مقابل نام شیخ‌فضل‌الله و حذف مطالبی پیرامون زندگی سیاسی او است و از جمله مطالب اضافه شده، برخی از عناوین و نامهایی است که زندگی فرهنگی و یا سیاسی آنها دارای ابهامات یا مشکلات فراوانی می‌باشد و عنوان کردن آنها در شرایط اجتماعی فعلی، کارکرد سیاسی خاصی دارد و البته در این موارد، توضیح و اطلاع‌رسانی کافی نیز صورت نگرفته است. یعنی خواننده به بهانه‌های مختلفی با آن نامها آشنا می‌شود بدون آن که اطلاعات تاریخی درستی نسبت به آنان پیدا کند. عنوان شدن این نامها در کتاب درسی موجب شده تا شأن اجتماعی جدیدی برای آنها خلق شود، مانند نام کسروی که به عنوان یک تاریخ‌نویس معتبر از او نقل قول مستقیم و به او ارجاع داده شده است و یا یحیی دولت‌آبادی که به بهانه‌ای نام او پیش چشم دانش‌آموزان قرار داده شده و نیز مانند برخی افراد و گروههایی که در شرایط اجتماعی موجود حضور سیاسی فعالی دارند، و یا عنوان «نیروهای مذهبی و ملی» که به بهانه‌های مختلف تکرار شده و عنوانی مطبوعاتی است که این روزها برخی احزاب خاص سیاسی با پیشینه‌ای غیرقابل دفاع را پوشش می‌دهد.

برخی از عبارات افزوده شده نیز در تجلیل و یا تطبیق موقعیت تاریخی برخی منورالفکران مشروطه نظیر سپهسالار و یا ملکم خان است.

در این مقاله تلاش ما بر آن است که پیرامون مطالبی از نوع آنچه ذکر شد، کمتر بحث شود و بیشتر به تفسیراتی پرداخته شود که در ساختار تحلیلی کتاب پدید آمده و یا لازمه ساختار جدید کتاب می‌باشد چه مشکل جدی کتاب مربوط به مدل تحلیل آن می‌باشد.

زیرا در واقع، مدل تحلیلی کتاب، به گونه‌ای شده است که کاستن‌ها و افزودن‌های مزبور را طلب می‌کند و اگر نقدها به نقل‌های جزئی که افزوده و یا کاسته شده، متمرکز گردد، بیم آن می‌رود که دفتر برنامه‌ریزی و تألیف آموزش و پرورش بدون آن که دستی به ساختار کتاب بزند، صرفاً به تغییر مواردی که حساسیت‌های



صریح و سریع را برمی‌انگیزد، اکتفا ورزد.

اگر موارد افزوده شده و یا کم شده از لوازم منطقی مدل تحلیل کتاب باشند، تغییر این موارد موجب می‌شود تا اولاً موارد افزوده شده، پس از حذف به صورت نتایج گفته نشده به آرامی در ذهن خواننده رسوخ و رسوب یابند، و ثانیاً موارد حذف شده از کتاب سابق پس از بازگشت مجدد به صورت وصله‌های ناچسب در کتاب ظاهر شوند و بدین ترتیب کتاب را به صورت یک مجموعه ناسازگار و التقاطی در آورند.

مواردی که به کتاب افزوده شده‌اند چون از لوازم تحلیل کتاب هستند، همچون زنگ خطرهایی هستند که بخش‌ها و قشرهای مختلف جامعه را متوجه خود می‌کند و حذف این موارد، موجب می‌شود تا خطری که در روش تحلیل کتاب وجود دارد، پنهان بماند و جامعه از آنچه کتاب القاء می‌کند، احساس خطر نکند و با دلسوزی نخبگانی که عمق مطالب را ادراک می‌کنند، همراهی ننماید.

ساختار تحلیلی کتاب با تغییراتی که در آن پدید آمده است، بیشتر شبیه ساختاری است که کتاب درسی تاریخ قبل از انقلاب دارا بود. در این تحلیل، تحولات تاریخ معاصر ایران، ناشی از مواجهه جامعه‌ای ماقبل مدرن با دنیای مدرن غرب دانسته شده است. فروغی از آن سوی عالم تابیدن می‌گیرد و بر قشرهای مختلف و از جمله به برخی از روحانیان نیز اثر می‌گذارد و به رغم مخالفت‌هایی که در بخش‌های مختلف جامعه می‌شود مراحل گذار به سوی آرمانها و جاذبه‌هایی را که از آن سوی دنیا وارد شده‌اند طی می‌کند!!

مطالبی که در کتاب جدید، کم و یا افزوده شده، مواردی است که نیاز تحلیل فوق را تأمین می‌کند. به عنوان مثال اگر در کتاب از تأثیر تفکر دینی، در حوادث مشروطه و قبل از آن اثری نیست، به این دلیل است که تحلیل مزبور به تأثیر آن اعتقادی ندارد و اگر هم ناگزیر از آن یادی بکند، بیش از یک عامل فرعی و یک علت اعدادی نمی‌تواند برای آن نقش قائل شود.

پس تحلیل کتاب از اشکالاتی جدی برخوردار است و در این مقاله فقط به موارد زیر اشاره می‌شود.

الف: به فراموشی سپردن فرهنگ بارور و شکوفای اسلامی - شیعی، خصوصاً در دوران صفویه و قاجار.

ب: بی‌توجهی به بنیادهای فرهنگی و دینی جامعه و امتیازات آن بنیادها یا مبانی فرهنگ و تمدن غرب

ج: نارسایی مدل تحلیل کتاب.



د: غفلت از هجوم عظیمی که از ناحیه فرهنگ غرب نسبت به فرهنگ و تمدن اسلامی در دوپست ساله اخیر واقع شده است.

ه: حذف نقش فرهنگ دینی در تحولات اجتماعی معاصر ایران.

و: تحقیر فرهنگ ایرانی و اسلامی و زمینه‌سازی برای تأثیرپذیری از غرب.

ز: کارکردهای اجتماعی ناسالم.

الف: به فراموشی سپردن فرهنگ اسلامی - شیعی

محور اصلی کتاب، نظیر غالب کتابهای تاریخی تحولات و برخوردهای سیاسی است و در بخشهایی که به مسائل اجتماعی، اقتصادی و اداری پرداخته شده، توجهی به ابعاد فرهنگی جامعه ایران نشده است و تنها پس از اشاره به زندگی روستایی و ایلی به اختصار از آموزش و پرورش و فعالیتهای علمی پیشین فرهنگ ایران سخن گفته و آنجا از مآها، میرزاها و شیخ‌هایی سخن به میان آمده است که در مقابل پول و اجناس ماهانه و سالانه، مکتب‌خانه‌ها را می‌چرخاندند، و بدنبال آن از دارالفنون و مدارس جدید سخن گفته می‌شود و اشاره‌ای کوتاه هم به عالمان علوم دینی که از پیشوایان جامعه شیعی بودند، شده است.

آنچه در کتاب درباره وضعیت فرهنگی جامعه ایران در دوران صفویه و قاجار آمده است، تنها سکوت در برابر فرهنگ اجتماعی ایران نیست. بلکه ظلم به فرهنگی است که هزاره‌ای از ستیز و استمرار را به رغم محروم ماندن از قدرت سیاسی پشت سر گذشته و در دوران صفویه و خصوصاً قاجار در اوج حرکت تاریخی خود به سر

می‌برد. تاریخ گذشته ما برخلاف آنچه در کتاب

آمده است، تنها تاریخ زاد و مرگ خوانین و پیروزی

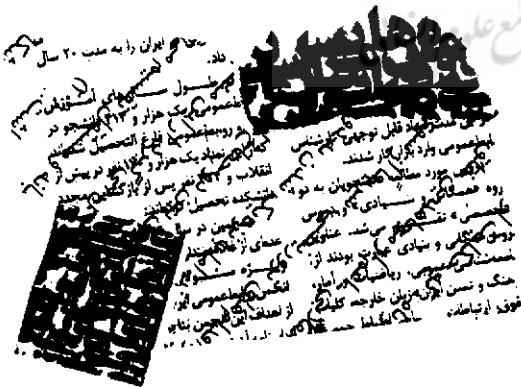
و شکست متوالی ایلات نیست بلکه علاوه بر آن،

تاریخ تلاش و پایدردی خیل عظیم اندیشمندان،

متکلمان، فقیهان، فیلسوفان، عارفان و عالمانی

است که زندگی و زیست را برای نسل معاصر ما معنا

می‌کنند و حیات و ممات را جهت می‌بخشند.





حکمت صدرایی که از هم‌نشینی جریانهای مختلف، حدیثی، کلامی، فلسفی و عرفانی در حوزهٔ بارو و فعال اسفهان حاصل شد، به تعبیر مرحوم شعرانی از مصادیق قاعدهٔ لطف الهی بود، زیرا در زمانی که جریانهای راسیونالیستی و امپریستی بنیانهای تکسویین فرهنگ و تمدنی دنیوی و سکولار را در غرب جهان پی‌می‌ریختند، تفکر دینی، قلّه‌های نوینی از عقلانیت را در شرق عالم فتح می‌کرد و این فتوحات، ذخیره‌هایی برای دنیای اسلام فراهم آورد که اینک در مصاف با فرهنگ و تمدن بارور شده و به فعلیت رسیدهٔ غرب و در گفت و گو و محاجّهٔ با آن، بیش از هر زمان دیگر بدان نیازمندیم. در دوران صفویه، مدارسی شکل گرفت که هر یک وقف دانش‌پژوهان مناطقی خاص از دنیای اسلام بود.

اگر حکمت متعالیه در دورهٔ صفویه شکل گرفت و صدرا المتألهین حکیم مؤسسی بود که در هفتمین سفر خود به بیت‌الله به لقاء حق شتافت به گونه‌ای که اینک اثری از مزار و مرقد او باقی نماند، حکمت و آموزه‌های معرفتی او از حرکت باز نایستاد بلکه در دوران قاجار به صورت حکمتی مدرسی درآمد و آفاق گوناگون اندیشه و تفکر را از خراسان تا نجف تصرف کرد، چندان که در تهران بارورترین حوزهٔ تعلیم و تعلّم عرفان و تعقل پدید آمد، تعلیم و تعلّم جامعهٔ اسلامی در آن مقطع به مآها و شیخ‌های مکتب‌خانه‌ای شناخته نمی‌شود بلکه به حوزهٔ پر فروغ تدریس اساتید توانمندی از قبیل آقا محمد رضا قمشه‌ای شناخته می‌شود که در حوزهٔ درس او صدها نفر شرکت می‌کردند.^۱

معاصر دوران قاجار، علماء اسلام تنها کلام، فلسفه و عرفان را به اوج اقتدار تاریخی نرساندند بلکه فقه و اصول نیز خصوصاً در رقابت با جریانهای اخباری بر عرصه‌های نوینی ظفر یافت که نسل امروز ما چه بدانند و چه ندانند، میراث‌دار این گنجینه عظیم است و گوشت و پوست و استخوان او، و احساس و باور و اعتقاد او ریشه در این شجرهٔ طیبه دارد. این نسل باید به همان مقدار که از سرنوشت رجال سیاسی گذشته که همان خوانین و اشرافیت قاجار و جمعی عظیم از شیفتگان و خودباخته‌گان در برابر اقتدار غرب هستند - آشنا می‌شود و به همان مقدار که به ذلت و زبونی مدیران و کارگزاران اجتماعی گذشتهٔ خود که اقتدار سیاسی جامعه را در دست داشتند، پی می‌برد، به قهرمانان عرصهٔ فرهنگ خود که در عزلت و انزوا، با صیانت و تقوی، شعلهٔ اندیشه و تفکر را برافروخته و روشن نگه‌داشتند، آید. آشنا شود. این نسل تا با خود و آرمانها و ارزشهایی که لااقل بخشی



عظیم از احساس و وجود او را تصرف کرده است نشانسد، هرگز نمی‌تواند در عرصهٔ فرهنگی دنیای معاصر، کلام خود را بازگو نماید.

توقع این نیست که کتاب تاریخ دبیرستان به بازگو کردن تاریخ عقاید و اندیشه‌ها بپردازد، این نکته پرواضح است که پرداختن به ویژگی‌ها و تحولات فکری معاصر نیازمند به دوره‌های تخصصی آموزش و تعلیم است و لکن توقع آن است که تاریخ نگار، مسلمان به گونه‌ای تاریخ دو سدهٔ اخیر و بلکه تاریخ دورهٔ اسلامی را بنگارد که دانش‌آموز با نام قهرمانان فرهنگی خود آشنا شود و به موقعیت فرهنگی آنان واقف شود و مرجعیت علمی آنان را پاس دارد به گونه‌ای که با یاد آنان بارقهٔ امید را در دل خود بیابد و با خیال و خاطرشان از نشاط و سرور، سرشار گردد و یا لاقلاً با نگاه به آنان آرایش و قرار خود را در برابر ایسم‌ها و ایست‌های رنگارنگی که در پناه سلطه و اقتدار غرب و جاذبه‌های مختلف آن سیل‌وار سرازیر می‌شوند، از دست بدهد و این کتاب متأسفانه نه تنها گامی در این جهت برنداشته است، بلکه دقیقاً برخلاف آن حرکت کرده است.

در کتاب از فتحعلیشاه و جزئیات دربار او و از ناصرالدین شاه و خصوصیات اخلاقی فرزندان او خبر داده می‌شود و حال آن که در آن، نه نامی از میرزای قمی است و نه نشانی از کاشف انقطاع، نه اثری از ملا علی کنی است و نه اشاره‌ای به خیل عظیم عالمان عارفان و فیلسوفانی که پر فروغ‌ترین حوزهٔ تعلیم و تعلم دنیای اسلام را در بدترین شرایط سیاسی و اجتماعی با گمنامی تمام آفریدند و در برابر هجوم بنیان‌کن اقتصاد، سیاست و مهم‌تر از همه جنگ غرب، با آن که همهٔ امکانات اجتماعی تعلیم و تعلم را از دست دادند، سلاله‌ای توانمند، چون خمینی کبیر از خود به یادگار گذاردند. خمینی گرچه به حساب عدد، واحد و یگانه است و لکن به حسب خرد، ریشه‌ای مشترک در فرهنگ عظیم دارد. او اگر از ایشخور این فرهنگ نمی‌نوشید و از بستر هموار آن که در قلب و دل آدمیان این مرز و بوم گسترده است، بهره‌مند نمی‌بود، هرگز آنچنان پرجوش و خروش راه نمی‌افتاد.

ب: بی‌توجهی به بنیادهای فرهنگی

هنگامی که به بسترهای زنده و فعال تفکر در تاریخ معاصر ایران توجه نشود به چالش‌ها و تضادهای حقیقی‌ای که جامعهٔ ما به هنگام مواجههٔ با غرب پیدا می‌کند نیز پی‌برده نمی‌شود و آسیب‌ها و آفت‌های جدی که برای این جامعه به وجود می‌آید، ناشناخته باقی می‌ماند.



قصه برخورد ما با غرب، قصه برخورد یک جامعه روستایی و ایلی مکتب خانهای با یک جامعه صنعتی و مدرن نیست و تمدن غرب نیز برخلاف آنچه در کتاب به همراه دو تصویر آمده است،^۴ تنها دارای دو رویه صنعت و استعمار نیست. خلاصه کردن مسائل اجتماعی ما به این‌گونه امور، حاکی از بی‌توجهی به بنیادهای فرهنگی و دینی جامعه ایران از یک سو و ناآشنایی با لایه‌ها و ابعاد مختلف فرهنگ و تمدن غرب از دیگر سو است. تشبیه غرب به یک سکه دو رو و سخن گفتن از تکنولوژی و استعمار به عنوان دو رویه تمدن آن، که در آثار برخی از تحلیل‌گران معاصر نیز آمده است، مستلزم غفلت از ابعاد و لایه‌های عمیق‌تر تمدن و فرهنگ غرب و غفلت از مشکلات مربوط به آن ابعاد است.

غرب تنها دارای دو رویه نیست تا استعمار، یکی از دو رویه آن باشد. استعمار، پی‌آمد حضور غرب در کشورهای غیرغربی و در حقیقت یکی از ظواهر یا مظاهر پسین و فرعی غرب است که بیشتر در ابعاد سیاسی و اقتصادی، آنهم در مقطع تاریخی خاص، ظاهر می‌شود و غرب دارای چهره و رویه دیگری نیز هست که به منزله باطن آن می‌باشد. رویه و چهره زیرین غرب، اندیشه و تفکر آن است، در حالی که جامعه ما میراث‌دار تفکر و اندیشه‌ای در نقطه مقابل اندیشه غرب است.

ناسازگاری جدی جامعه ما با غرب، منحصر در قلمرو استعمار نیست، هر چند استعمار، صورت سیاسی‌ستیز و درگیری را به دنبال می‌آورد. مسأله و مشکل اصلی در برخورد ما با تکنولوژی غرب نیز نیست. مشکل جدی در مغایرتها و تضادهایی است که در لایه‌های عمیق فرهنگی و ارزشی این دو جامعه وجود دارد و از این مشکل حقیقی در این کتاب، اثری نیست. تاریخ‌نگاران معاصر کمتر به این مسأله حاد و بنیادین توجه کرده‌اند و لکن جامعه ما با این مسأله همواره درگیر بوده و حتی توجه آگاهانه به آن داشته است.

در دوران معاصر کمتر با کسانی برخورد می‌کنیم که تضاد و درگیری خود با غرب را متوجه تکنولوژی و رویه ظاهری تمدن غرب بدانند بلکه روی آوردن به فنون و تکنیکهای عملی غرب همواره مورد تأیید اقشار مختلف جامعه بوده است. اگر واکنشهایی نیز در برابر تکنولوژی ابراز شده هرگز متوجه اصل مسأله نبوده است. بلکه ناظر به لوازم استعماری و یا فرهنگی آن بوده است یعنی هنگامی که تکنولوژی بدون گزینش و انتخابی که سازگاری آن را با استقلال سیاسی و اقتصادی جامعه تأمین کند و بدون تفسیر و تعبیری که نسبت آن را با



ابعاد فرهنگی و آرمانی جامعه حفظ نماید، وارد می‌شده است، اصطکاکات سیاسی و فرهنگی را به دنبال می‌آورده است.

در این کتاب هیچ اشاره و توجهی به تفاوت‌های بنیادین فرهنگ و تمدن غرب با فرهنگ و تمدن اسلامی نشده است و غرب تنها با دو رویه صنعت و استعمار معرفی شده و با نگرشی تک خطی به تاریخ، به دانش‌آموز القاء شده است که جامعه ایران در گریز از وضعیت ایلی و روستایی خود گزیری جز روی آوردن به غرب ندارد و غرب چیزی جز صنعت و تکنولوژی نیست و البته اصلاح‌گران ایران نظیر ملک‌خان و سپهسالار نیز همین راه را طی کرده‌اند!!

ج : نارسایی در تحلیل

چشم بستن بر حوزه‌های مختلف فرهنگی و نگاه تک خطی به تحولات تاریخی که ناشی از سیطره و حاکمیت ایدئولوژی‌های قرن نوزدهمی اندیشمندان غربی بر کتاب است موجب شده تا جریانه‌های اجتماعی معاصر ایران به طور طبیعی به دو قطب و به طیف‌های بین این دو قطب تقسیم شوند. یک قطب با اقتباس از غرب، مسیر توسعه و رشد جامعه ایران را فراهم آورده و قطب دیگر، از کاروان تمدن، باز مانده و منافع خود را در استبداد پیشین جستجو می‌کند و یا تحت تأثیر فرهنگ متناسب با آن استبداد زندگی می‌کند.

در تحلیل کتاب، مخالفین یا منتقدین تغییراتی که با الگوگیری از غرب باید شکل گیرد، تحت یکی از سه عامل، عمل می‌کنند: یا به تعبیر کتاب، «مصلح و منافع خود را در وضعیتی همانند رژیم استبداد پیشین جستجو می‌کنند» و یا آن که «دوران طولانی حکومت‌های استبدادی در روحیه آنان آثار عمیقی به جای گذاشته است» و یا از عمل خردمندانه، باز مانده و تحت تأثیر رویه استعماری غرب و دو دولت استعمارگر روسیه و انگلیس عمل می‌کنند!^۳

در تحلیل فوق اثری از غرب‌زدگی و جریان اجتماعی مربوط به آن نیست و به همین دلیل به عملکرد افرادی که در این گروه واقع می‌شوند، نگاهی اجتماعی نمی‌شود بلکه با سکوت از کنار عملکرد آنان گذر می‌شود و یا رفتار آنان به اشتباهات شخصی و خصوصیات فردی آنان استناد می‌یابد.

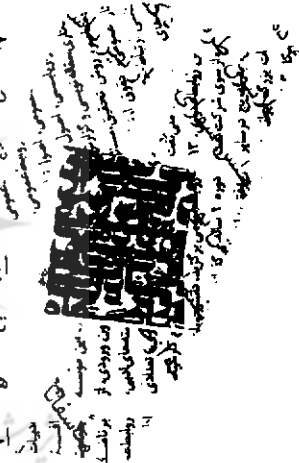
غرب‌گرایی و غرب‌زدگی، حاکی از یک جریان اجتماعی در تاریخ معاصر ایران است و روشنفکران ایرانی

پس از یک سده آزمون و خطا در دهه‌های چهل و پنجاه به این جریان که از صدر مشروطه، فعال و پرتلاش بود توجه و اذعان نمودند، و با طرح عنوان غرب‌زدگی و شمارش برخی ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی برای آن به ادبیات سیاسی خود توانایی و غنا بخشیدند. متأسفانه در این کتاب از آن ذخیره فرهنگی نیز استفاده نشده و به آن پشت شده است و این امر نویسندگان را در تحلیل عملکرد و رفتار شیخ فضل‌الله به مشکلی سخت گرفتار ساخته است.

نتیجه منطقی تحلیل کتاب، این شده است که شیخ فضل‌الله و بخشی از مرجعیت شیعه که با او همراهی می‌کردند از همراهی با حرکتی که مشروطه برای گذر از جامعه ایلی داشت بازماندند و عملکرد این گروه باید در چارچوب مصالح، منافع و یا عاداتی تعقیب شود که ریشه در استبداد پیشین دارد و به همین دلیل است که قرار دادن عنوان «شهید» در کنار نام شیخ فضل‌الله، هیچ توجیهی را نمی‌پذیرد!!

تحلیل فوق را اگر چه نوع تاریخ‌نویسان پس از مشروطه انجام داده‌اند اما این تحلیل چیزی نیست که جامعه اسلامی ایران در شرایط فعلی و پس از تجلیل‌های مکرر امام خمینی از شیخ فضل‌الله، تحمل آن را داشته باشد به همین دلیل در کتاب در کمتر از چند خط و بدون هیچ سابقه و زمینه‌ای از اختلافاتی سخن می‌گویند که در بین مشروطه‌خواهان واقع شد و در این اختلاف از سه گروه یاد می‌شود: گوهی که انگوها و قوانین کشورهای اروپایی را ملاک قرار می‌دادند، گروهی که خواستار انطباق کامل مشروطیت با قوانین اسلامی به‌دند و عده‌ای که با گرایش‌های مذهبی به اصلاح تدریجی امور معتقد بودند.^۴

همانگونه که ملاحظه می‌شود شهادت شیخ فضل‌الله، واقعه‌ای است که مؤلف را ناگزیر می‌سازد تا از اسلام‌خواهی نیز به عنوان یک عامل اجتماعی در تغییرات و تحولات مشروطیت یاد کند، از آنجایی که در تحلیل کتاب، جایی برای این جریان نیست، بی آن که توضیح درباره این عامل داده شود و بدون آن که به بستری اجتماعی آن پرداخته شود، اشاره می‌شود که آن جریان هر چه باشد در عمل، نتیجه‌اش به نفع استبداد



بوده است:

چنان که پیداست کسی که بیش از همه از این وضع آشفته سود برد محمدعلی شاه بود.^۵

کتاب سابق به دلیل این که از اسلام به عنوان یک عامل فعال اجتماعی در تحولات مشروطه یاد کرده، و از غرب‌زدگی نیز به عنوان یک جریان اجتماعی نام برده بود، با بهره‌وری از ادبیات سیاسی دههٔ چهل و پنجاه و با استشهاد به عبارت کوتاه و گویای آل احمد، بردار رفتن شیخ فضل‌الله را در ارائهٔ یک کشمکش دویست سالهٔ تاریخی تفسیر می‌کرد:

«من نعلش آن بزرگوار را بر سردار همچون پرچی می‌دانم که پس از دویست سال کشمکش بعلافت استیلاء غرب‌زدگی بر بام سرای این مملکت برافراشته شد.»^۶

لکن کتاب جدید که به پیشینهٔ تاریخ روشنفکری ایران نیز پشت کرده و در تحلیل خود پا جای پای منورالفکران صدر مشروطه و تاریخ‌نگاران درباری دوران پهلوی گزارده، گنجایش و تحمل نقل قول فوق را نداشته است. این همه ناتوانی و ضعف همانگونه که در بند «ب» اشاره شد، ناشی از بی‌توجهی عمدی به بنیادهای فرهنگی جامعه و غفلت از مبانی معرفتی تمدن غرب است. کتابی که از لایه‌های عمیق فرهنگ خودی چشم می‌پوشد، از نظر به ساز و کارها و خصوصیات و لوازم آن و از نگاه به امتیازات فرهنگ خودی در قیاس با بیگانه باز می‌ماند و در این حال، همهٔ تحولات تاریخ را در افق ظواهر سیاسی و اقتصادی به تحلیل می‌کشاند و ناگزیر همهٔ مسائل و مشکلات فرهنگی و اجتماعی را نیز به همین افق تقلیل می‌دهد.

د: غفلت از تهاجم فرهنگی غرب

نکتهٔ دیگری که این کتاب به سهولت از آن گذر کرده و حتی اشاره به آن ننموده، تهاجم فرهنگی غرب به کشورهای غیرغربی و از جمله به کشورهای اسلامی و ایران است. جامعهٔ ما هر چندگاه یک بار، در معرض هجوم ایلات و اقوامی قرار گرفته است که از آسیای صغیر، ماوراءالنهر و یا از دیگر نقاط با شمشیر هجوم می‌آورده‌اند. و ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی جامعه را در هم می‌نوردیده‌اند و لکن هیچ یک از آن تهاجمات قابل مقایسه با هجومی که غرب در دویست سال اخیر به کشورهای اسلامی و خصوصاً ایران داشته است، نمی‌باشد.





هجومهای قبلی به رغم غلبه بر مرزهای سیاسی در برابر حصارهای فرهنگی جامعه ما همواره به زانو درآمده‌اند و به همین دلیل هیچ یک از گروه‌های مهاجم هویت فرهنگی و تاریخی این جامعه را از بین نبرده است بلکه همه آنها پس از ورود به قلمرو فرهنگی جامعه هضم و جذب شده‌اند.

خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین هجومهایی که بر این مملکت گذشته، هجوم مغول است و اقتدار فرهنگی جامعه در برابر این هجوم خانمان سوز چندان عظیم و توانمند بود که الجایتو، شاهزاده و پادشاه مغول را به سلطان محمد خدابنده مبدل گردانید. این تبدیل نه بدان معناست که او به راستی بنده خداست. الجایتو آن‌گاه که نام خدابنده را بر خود می‌گذارد، بر درخشش و طلوع نام خداوند در عرصه این فرهنگ اعتراف می‌کند، اعم از این که در برابر آن به خضوع سر بسپارد و یا به نفاق و ریا اظهار تعبد و بندگی نماید.

در این فرهنگ، مجموعه‌ای سامان‌مند از دانش‌های نظری و عملی حضور داشت. درخشش عرفان، فلسفه و کلام در آن مجموعه برخلاف آنچه بعضی گمان برده‌اند به معنای ضعف یا فقدان دانشهای جزئی دیگر نبوده است. بلکه علوم ریاضی و تجربی نیز همواره وجود داشته‌اند نظیر، هندسه، حساب، نجوم، طب و یاقنون عملی مختلف از قبیل معماری که مراتب شاگردی و استادی را در دوره‌های زمانی گوناگون طی می‌کرده‌اند. غلبه و اشراف دانش‌های یاد شده بر دیگر علوم به معنای حضور و سیطره متافیزیک عمیقی بود که شناسنامه و هویت فرهنگی و دینی دیگر علوم را تأمین می‌کرد.

از دوران قاجار سبانه‌ترین و وحشیانه‌ترین هجوم به ارکان فرهنگی و علمی جامعه وارد آمد و این هجوم را جاذبه‌هایی که اقتدار دنیوی غرب در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی خود داشت پوشش می‌داد. یعنی هجوم در یک میدان مجادله و در مواجهه رویاروی فرهنگی واقع نشد، چه این که پیروزی و یا شکست در شرایط عادلانه گفت و گو به معنای تهاجم و غلبه ظالمانه یکی از دو طرف بر طرف دیگر نیست.

در هجومی که غرب با استفاده از امکانات و ابزارهای غیرفرهنگی خود به ابعاد فرهنگی جامعه ما انجام داد، در مدت کمتر از یک یا دو نسل رشته‌های مختلف علمی با آخرین اساتید خود راهی گورستان شدند، بدون آن که فرصت اجتماعی لازم را برای گفت و گو با فرهنگ مهاجم و یا امکان دفاع از خود را پیداکنند، و آن مقدار از دانش‌ها و علوم که باقی ماند در پناه تداوم و بقای فرهنگ دینی نه در مدیران و نخبگان سیاسی بلکه در متن

زندگی و زیست مردم کوچه و بازار بود.

فقه و اصول با زندگی و زیست مردم، بدون آن که در هیچ یک از مراکز و سازمانهای رسمی علم، حضور داشته باشد، به حیات و رشد خود ادامه داد و در پناه اقتدار و مرجعیتی که با رویکرد عملی مردم به گونه‌ای غیررسمی و لکن به نحوی زنده و واقعی برای آن باقی ماند، توانست به برخی از علوم عمیق دیگر در سطح نخبگان علمی و دینی جامعه پوشش دهد و فرصت بقاء و دوام آن علوم را نیز در خارج از دانش‌ها و سازمانهای رسمی علم فراهم آورد و در همین حوزه‌های محجور و منزوی بود که حلقه‌های مظلوم تدریس با یک استاد و یک شاگرد نظیر مرحوم شاه‌آبادی و امام خمینی رحمة‌الله علیهما تداوم یافت، تا آن که در نهایت با اعتماد به همان فرهنگ و همان مردمی که با آن فرهنگ نفس می‌کشیدند، انقلاب و حرکتی به وجود آمد که در نظر تیزهوشان و تک ستارگان سپهر معرفت قبل از هر چیز نوید بخش اقتدار مجدد اصول موضوعه، متافیزیک و پارادایمهای دانش و علمی نوین است.

هجوم فرهنگی غرب با ابزارها، امکانات و ساز و کارهای اجتماعی، سیاسی، نظامی و روانی خاص شکل گرفته است، جامعه و نسل جوان ما قبل از هر چیز نیازمند آگاهی و وقوف نسبت به اصل این واقعه عظیم تاریخی است و در مرتبه بعد، محتاج شناخت مکانیسم آن است و البته این نسل اگر به اصل واقعه که مربوط به بخشی از وجود و حقیقت اوست خودآگاهی پیدا کند، شیوه‌های مقابله و رویارویی با آن را خود پیدا خواهد کرد. از کتاب تاریخ ایران هرگز انتظار آن نیست که تشریح امور فوق را در دستور کار خود قرار دهد. این امر، نه شدنی و نه مطلوب است اما این انتظار می‌رود که در مدل تحلیل خود جایی برای این واقعه باقی بگذارد و به گوشه‌هایی از آن اشاره داشته باشد و در کتاب حتی اشاره‌ای به آن نیز نیست.

هـ حذف نقش فرهنگ دینی در تحولات معاصر ایران

کتاب نه تنها به هجوم فرهنگی غرب بی توجه است بلکه نظر و تعلق به فرهنگی که مورد هجوم قرار گرفته است نیز ندارد. تحولات اجتماعی که از دیدگاه کتاب، مثبت است، هیچ ریشه در فرهنگ خودی ندارد، بلکه همه متأثر از عواملی است که از آن سوی دنیا وارد شده است.

در کتاب برای زمینه‌های فکری مشروطه از سه عامل نام برده شده است.





اول: پیدایش اندیشه‌های نو دربارهٔ حکومت
دوم: انتشار آثار انتقادی در مورد اوضاع ایران
سوم: تأثیر حوادث جهانی بر افکار ایرانیان.



و با توضیحی که دربارهٔ عوامل آمده است، هر سه عامل، ریشه در تحولات فکری دنیای غرب دارد، معرفی کردن عوامل یاد شده برای تبیین تحولات عصر مشروطه با ساختار تحلیل کتاب همگون و هماهنگ است. زیرا تحلیل کتاب در چارچوب نگرش ایدئولوژیک مدرنیسم و دیدگاه‌های اروپایی قرن نوزدهم است. در این نگاه، همهٔ آنچه در غیرغرب است، موزه‌ای از پیشینهٔ تاریخی دنیای غرب می‌باشد، و کشورهای غیرغربی دیر یا زود با الهام گرفتن از تحولات دنیای مدرن از گذشتهٔ تاریخی خود عدول خواهند کرد و با آیندهٔ تاریخ غرب همراه خواهند شد و البته در این مرحلهٔ گزار، برخی شتابزده و عجولانه حرکت می‌کنند و این گروه گاه گرفتار رویهٔ استعماری غرب می‌شوند و جامعه را با مشکلاتی مواجه می‌کنند که نمونهٔ آن را در تحلیل کتاب نسبت به دوران رضاخان می‌توان دید و برخی دیگر بر اصول و بنیانهای فرهنگی خود پای می‌فشارند و این گروه از دیدگاه تحلیل کتاب، همان کسانی هستند که با استبداد پیشین خوی گرفته و یا منافع خود را در آن جستجو می‌کنند و گروه سوم کسانی هستند که با توجه به شرایط تاریخی خود و به تعبیر کتاب با وجود گرایشهای مذهبی به اصلاح تدریجی امور معتقد هستند.^۷ در نگاه کتاب، افرادی چون شیخ فضل‌الله به طور طبیعی باید در گروه دوم قرار گیرند. اشخاصی که در کتاب به صورت مکرر با عنوان «نیروهای ملی مذهبی» و یا مذهبی ملی از آنها یاد می‌شود در گروه سوم قرار می‌گیرند.

گروه سوم - در تحلیل کتاب در قبال دنیای مدرن - ایده‌ها و آرمانهای جدیدی را مطرح نمی‌کنند و در وضعیت کنونی دنیا رسالت نوینی را برای خود قائل نیستند و بلکه همهٔ رسالت آنان در به اجرا آوردن موفق ایده‌هایی است که از دنیای مدرن دریافت کرده‌اند. تفاوت این گروه با رضاخان که در گروه اول واقع شده است، فقط در مدیریت عقلانی و اجرای صحیح است!!

بدون شک اسلام و دستورات آن و خصوصاً فقه سیاسی تشیع در مقطع قاجار نه تنها به عنوان یک اندیشه بلکه به عنوان یک واقعیت اجتماعی در اوج اقتدار تاریخی خود به سر می‌برد و حضور فعال آن در جنبش

بررسی حکم پیشین

تنباکو و مسأله مشروطیت چیزی نیست که بتواند مورد انکار و تردید قرار گیرد، و لکن این حضور به دلیل محدودیتها و ضعف نگرش کتاب به طور کلی نادیده انگاشته شده است.

کتاب به دلیل تحلیلی که دارد اگر از نقش اسلام با عناوین بیداری اسلامی و یا رهبری روحانیت یاد می‌کرد، برای آن چیزی فراتر از یک نقش ثانوی نمی‌توانست قائل شود، به این بیان که حرکت‌های نوگرایی متأثر از غرب از امکانات بالقوه‌ای که در اسلام وجود داشت نیز برای مبارزه با استبداد پیشین بهره بردند، و حال آن که فقه سیاسی شیعه تنها زمینه‌ساز مبارزه با استبداد و یا حتی استعمار نمی‌باشد تا بسترهای لازم را برای حرکت‌های منوالفکران و کسانی پدید آورد که متأثر از اندیشه‌های سیاسی دنیای غرب هستند. بلکه اندیشه سیاسی تشیع در کنار نفی استبداد و استعمار، پیام مثبتی را نیز برای عدالت دینی و حاکمیت الهی در متن خود داراست، پیامی که با نگاه به قداست زندگی و دفاع از حضور دیانت در متن سیاست در قبال اندیشه‌های سیاسی مدرنی قرار می‌گیرد که سکولاریزم و دنیوی دیدن امور، سکه مقبول آن است.

در هیچ جای کتاب، اثری از برجستگی‌های تفکر دینی و هویت ممتاز و ویژه آن نیست و هرگز به نقطه عطفی که اقتدار این تفکر با انقلاب اسلامی در تاریخ بشر معاصر پدید آورده، اشاره‌ای نشده است.

در بحث‌های پایانی کتاب به طرح حکومت اسلامی از ناحیه حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه و در صفحات آخر در بخش «بیشتر بدانید» که به مطالعه دانش‌آموزان واگذار شده است، به تأثیری که انقلاب ایران در احیای جهانی موقعیت دین داشته، اشاره شده است^۸ و لکن در این عبارات نیز اثری از محتوای پیام نیست زیرا بر همه کتاب، مدرنیسم به عنوان یک ایدئولوژی، سایه افکنده و به همین دلیل، کتاب نه تنها تحلیل دینی





از حوادث اجتماعی ایران را تاب نمی‌آورد و به حضور سازنده و فعال دیانت به عنوان یک عامل مؤثر در تغییرات اجتماعی مشروطیت و بعد از آن اعتراف نمی‌کند بلکه ظرفیت تحمل برخی از تحلیل‌های پست مدرن را که مورد توجه غربیان نیز هست، دارا نمی‌باشد.

کتاب برای آن که چشم خود را بر هویت استقلالی حرکت دینی فرو بندد با برخورد گزینشی نسبت به رهبران مشروطه و نیز نسبت به تعبیر آنان^۱ کوشیده است این معنا را القاء کند که آنان اگر هم از زمینه‌های مذهبی برای بسیج مردم استفاده کردند لکن اهداف خود را در آرمانهایی جستجو می‌کردند که اندیشه سیاسی غرب به ارمغان آورده بود.

و: تحقیر فرهنگ ایرانی و زمینه‌سازی برای تأثیرپذیری

کتاب، هجوم فرهنگی غرب به حوزه تمدن اسلامی را نه تنها تهاجم نمی‌بیند بلکه همه آنرا نورانیت و روشنگری می‌خواند و اگر از آفت و آسیبی سخن گوید به حوزه استعمار و یا شتابزدگی مدیران و کارگزاران باز می‌گرداند. خواننده‌ای که در چارچوب نگرش کتاب به موقف تاریخی خود می‌نگرد جز احساس عقب‌ماندگی و حقارت نمی‌تواند داشته باشد و این تحقیر زمینه روانی لازم را برای تأثیرپذیری هر چه بیشتر نسبت به فرهنگ غربی پدید می‌آورد.

در کتاب گرچه کوشش شده از نوعی ملی‌گرایی و ناسیونالیسم فائق بر مذهب، دفاع کند و به ملیتی اشاره کند که اسلام را نیز در خود هضم و جذب می‌کند و حتی از ایرانیانی یاد کند که «با استفاده از دانش و تمدن خویش و پذیرش فرهنگ و تمدن متعالی اسلام توانستند به دستاوردهای جدید و بزرگتری برسند»^۱ و حتی با ردیف کردن دو لفظ مذهبی و ملی، از نقش مکرر نیروهای مذهبی ملی و یا ملی مذهبی یاد کند و لکن به راستی در هیچ جای کتاب چیزی را نمی‌یابید که جوان ایرانی با خواندن آن احساس عزت و نشاط کند و یا اینکه دانش‌آموز را در برابر فرهنگ و تمدن غرب، مصونیت بخشد.

خواننده در متن کتاب به نقل از روشنفکران و نو اندیشان، تصریح بر این نکته را می‌یابد که اصول حکمرانی ایران در طول سه هزار سال هیچ تغییری نکرده و دانش‌آموز در کتاب می‌خواند که پیشرفتهای اروپائیان، ناشی از نوع حکومت آنان و وجود قانون در این گونه جوامع است.^{۱۱} عبارات فوق، یک ملت وحشی



را معرفی می‌کند که سه هزار سال بدون قانون زیسته‌اند. و اینک باید به قانون، آنهم از نوع غربی آن روی آورند. این عبارات، از لوازم منطقی تحلیل کتاب هستند و به همین دلیل هر چند در متن اصلاح شده، حذف شده‌اند لکن حذف آنها موجب می‌شود تا مطلب فوق به عنوان عبارات ناگفته کتاب، به ذهن خواننده رسوب کند زیرا تحلیل کتاب این بار همان با لطافت و نرمی بیشتری به ذهن خواننده القاء می‌کند.

ز: کارکردهای اجتماعی ناسالم

نکته ای، که نباید از نظر دور بماند این است که کتاب «تاریخ ایران»، یک کتاب تاریخی برای متخصصین این رشته یا دانشجویان رشته تاریخ و یا حتی یک کتاب عمومی تاریخی نیست. بلکه کتابی است که هر دانش‌آموز ایران در نظام آموزش و پرورش این مملکت ناگزیر از خواندن آن است و به همین دلیل، تنها یک نقش و کارکرد علمی برای علاقمندان به تاریخ ندارد، بلکه کارکردهای اجتماعی دیگری را در سطح فرهنگ جامعه خواهد داشت.

برای اغلب خوانندگان این کتاب که آن را باید به دقت فراگیرند و از امتحان نیز موفق بیرون آیند، این، اولین و یا آخرین کتابی است که درباره تاریخ معاصر ایران می‌خوانند، یعنی آنها محققین و متبعینی نیستند که با کاوشهای قبلی و یا بعدی خود به نقادی کتاب بپردازند و یا ناستی‌ها و بخش‌های ناگفته کتاب را تکمیل کنند و مانع اثرات نامطلوبی شوند که در اثر کسب اطلاعات محدود، ممکن است پدید آید. و البته این بدان معنا نیست که کتاب، هویت تاریخی خوانندگان خود را شکل می‌دهد و لکن بدون شک، تصویری را که از واقعیت تاریخی آنان نمایش می‌دهد، در اغلب موارد به عنوان آخرین تصویر در ذهن آنان باقی می‌ماند.

حساسیت مسأله فوق، هنگامی بیشتر می‌شود که توجه شود کتاب مربوط به تاریخ گذشته دور این مملکت و یا تاریخ نزدیک یک مملکت دیگر نیست بلکه مربوط به تاریخ معاصر همین مملکت است و تاریخی است که به طور مستقیم به اکنون و وضعیت فعلی جامعه خواننده، متصل است و به همین دلیل، تصویری که کتاب ارائه می‌دهد بیش از آن که زمینه کاوشهای علمی بعدی باشد منشأ عمل اجتماعی خوانندگان آن می‌گردد.

با توجه به آنچه بیان شد، تصویری که کتاب از اشخاص و جریانهای معاصر ارائه می‌دهد و یا نقلی که از



وقایع تاریخی می‌کند باید حتی‌المقدور کامل و فراگیر باشد و به نقل‌گزینشی بخشی از یک حادثه و یا بخشی از یک جریان اکتفا نوزد و در صورتی که گنجایش و ظرفیت طرح جامع برخی مسائل را ندارد، اگر با سکوت از کنار برخی افراد و یا جریانها گذر نماید بهتر از آن است که بخشی از اطلاعات را به صورت ناقص و یا گزینشی نقل نماید، زیرا وقتی، اطلاعی ناقص و ناتمام نسبت به یک فرد و یا جریانی داده می‌شود که همچنان مسأله زنده و فعال اجتماعی است، خواننده براساس تصویر ناقصی که از فرد و یا جریان به دست می‌آورد، به کنش اجتماعی می‌پردازد، و در این صورت کتاب بدون آن که اثری علمی داشته باشد، و یا بیش از آن که اثر علمی داشته باشد، کارکرد مستقیم اجتماعی خواهد داشت.

کتاب متأسفانه نسبت به بسیاری از مسائل اجتماعی موجود، برخورد ناقص و گزینشی کرده است. به عنوان مثال با نام بردن از برخی افراد و گروهها، شأن اجتماعی خاصی به آنها بخشیده است بدون آن که اطلاعات کاملی درباره آنان ذکر کند. نام برخی از افرادی که به عنوان نیروهای ملی و مذهبی معرفی شده‌اند به تکرار در کتاب آمده و یا نام برخی از اشخاص که با حرکت امام همراهی داشته‌اند ذکر شده است بدون آن که از موضع‌گیری‌های بعدی آن افراد و جریانهای مربوط به آنان در قبال انقلاب و یا از موضع‌گیری امام رضوان‌الله تعالی علیه در قبال آنان سخن گفته شود و یا از برخی تشکل‌های سیاسی نام برده می‌شود بدون آن که از حوادث و انشعابات بعدی مربوط به آنان حرفی به میان آید.

طرح ناقص امور فوق موجب شده تا کتاب در حد یک بیانیه سیاسی و یا یک متن تبلیغاتی برای بعضی از گروهها و جریانها یا افراد در آید حال آن که هزینه کردن یک متن درسی ملی برای بخشی از افراد و نیروهای سیاسی، صحیح نیست. کتاب باید از کنار آن نامها به سکوت گذر کند تا متن درسی را هزینه یک گروه خاص نکند و یا در صورتی که برای مرور اجمالی به تاریخ معاصر ایران، ناگزیر از طرح نام آنان است به اطلاعات گزینشی و جهت‌دار که به تحریف واقع می‌انجامد، بسنده نکند.

کتاب با تحقیر هویت تاریخی و اجتماعی دانش‌آموزان، آنان را در معرض برخی آسیب‌های روانی، اجتماعی قرار می‌دهد و با اطلاع‌رسانی ناقص نسبت به جریانها و مسائل زنده جامعه زمینه تکوین برخی از فتنه‌ها و تنشهای اجتماعی را پدید می‌آورد.

پی نوشتها:

۱. مجموع آثار حکیم صهبا، تحقیق حامد ناجی، «خلیل بهرامی»، کانون پژوهش اصفهان، ۱۳۷۸، ص ۵۵.
۲. تاریخ ایران (۲)، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتابهای درسی ۱۳۷۶ ش. چاپ اول، ص ۱۰۶.
۳. همان، ص ۱۴۷.
۴. همان، ص ۱۳۳.
۵. همان، ص ۱۳۲.
۶. تاریخ ایران (۳) تهیه شده در گروه دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی ۱۳۷۴، ص ۱۱۳.
۷. تاریخ ایران (۲)، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳.
۸. تاریخ ایران (۲) ۱۳۷۸، ص ۲۵۱.
۹. همان، ص ۱۲۰.
۱۰. تاریخ ایران، ۱۳۷۸، ص ۲۰.
۱۱. همان، ص ۱۲۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

